

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثُمَّ إِنَّ مَّا ذَكَرْنَا فِي حُكْمِ هَذَا الْقِسْمِ يَظْهَرُ حُكْمٌ مَا يَغْرَمُهُ فِي مَقَابِلِ الْعَيْنِ مِنْ زِيَادَةِ الْقِيَمَةِ عَلَى الثَّمَنِ الْحَاصِلَةِ وَقْتُ الْعَقْدِ، كَمَا لَوْ بَاعَ مَا يَسُوِي عَشْرِينَ بَعْشَرَةً، فَتَلَفَ فَأَخَذَ مِنْهُ الْمَالُكَ عَشْرِينَ...»

ضمان بايع بر فرض جهل در غرامات نوع اول

مرحوم شیخ (ره) فرموده‌اند: این غراماتی که مالک از مشتری می‌گیرد، سه نوع است؛ که حکم نوع دوم و سوم را بیان کرده و حکم نوع اول باقی مانده است.

نوع اول عبارت از غرامتی است که مشتری در مقابل نفس عین می‌پردازد، مثلاً عینی را که در زمان عقد بیست درهم ارزش داشته، بايع فضولي به مشتری به ده درهم فروخته و بعد این عین در يد مشتری تلف شده است، حال که مالک معامله را اجازه رد کرد، به مشتری رجوع می‌کند و این بیست درهم را از مشتری می‌گیرد، بحث در این است که این غرامتی را که مشتری به مالک می‌دهد، آیا مشتری در مقدار زائد بر مقدار مقابل با ثمن، می‌تواند به بايع رجوع کند یا این که بايع ضمانی ندارد؟

سه قول در این مساله

در این مساله مجموعاً سه قول وجود دارد؛ که قبل از این که اقوال را بیان کنیم، برای توضیح مطلب لازم است این را عرض کنیم، که این بیست دهمی که در مقابل عین تلف شده مالک از مشتری می‌گیرد، به ده درهم آن «عشرة الثمن» می‌گوییم، یعنی آن عشره‌ای که مساوی با مقدار ثمن است، چون فرض کردیم که در معامله بین بايع و مشتری، بايع ثمن را عشره قرار داده است.

پس مراد از عشرة الثمن، نفس ثمن نیست، یعنی از این بیست درهم، ده درهمش، ده دهمی است که مساوی با ثمن است. عشره ای است که مقابل با همان عشره ي ثمن است.

پس از این بیست درهم، یک ده درهم هست، که مساوی با ده درهم ثمن است و یک ده درهم هم هست، که زائد بر مقدار ثمن است، حال بین این دو عشره ها، سه قول وجود دارد.

یک قول این است که مطلقاً می‌تواند رجوع کند، یعنی مشتری برود سراغ بايع، هم عشره مقابله ي ثمن را بگیرد و هم عشره زائد بر ثمن را.

قول دوم این است که مطلقاً حق رجوع ندارد، نه در عشره مقابل ثمن حق رجوع به بایع دارد و نه در عشره زائد بر ثمن.

قول سوم تفصیل است، که مرحوم شیخ(ره) همین قول را اختیار کرده، که بین آن عشره‌ای که در مقابل ثمن است و آن عشره‌ای زائد بر ثمن تفصیل داده و فرموده: مشتری نسبت به عشره مقابل ثمن حق رجوع به بایع را ندارد، اما نسبت به عشره زائد بر ثمن، حق رجوع دارد.

نظریه شیخ(ره)

ایشان فرموده: نسبت به این عشره مقابل ثمن، از طرف بایع غروری برای مشتری نبوده است، یعنی منشاء این که بایع باید عشره مقابل با ثمن را به مشتری بپردازد، این نبوده است که بایع منشاء شده باشد. این مقدار ضمان، ضمان عشره مقابل ثمن ناشی از کذب بایع در ادعای ملکیت نیست.

بلکه آنچه ناشی از کذب بایع است، این ده تایی زائد است، یعنی وقتی معامله واقع می‌شود، مشتری خیال می‌کرد که این بایع مالک است و بایع هم ادعا داشت که من مالکم، حال که بایع جنس بیست تومانی را به ده تومان، به مشتری فروخت و این جنس در ید مشتری تلف شد، نسبت به آن ده تومان، که مساوی با مقدار ثمن هست، شیخ(ره) فرموده: نسبت به این مقدار غرور و تفریری از طرف بایع صورت نگرفته و کذب بایع نسبت به این مقدار غیر موثر است.

لذا فرموده‌اند: اگر فرض کنیم که بایع در ادعای ملکیتش صادق باشد و این جنس در ید مشتری تلف شود، باید به همین بایع رجوع کند، پس نسبت به آن مقدار مساوی با ثمن، کذب بایع منشاء برای غرور در آن مقدار نمی‌شود.

آنچه منشاء غرور و فریب مشتری می‌شود، کذب بایع نسبت به آن عشره زائده است، یعنی مشتری که خیال می‌کرد این بایع مالک است و جنس را به ده تومان از او خرید و در یدش تلف شد، بعد فهمید که مالک دیگری است، باید بیست تومان بدهد، که منشاء این ده تومان اضافه بایع بوده و قاعده غرور فقط در این ده تومان اضافه جریان دارد.

پس خلاصه نظریه شیخ(ره) تفصیل در آن ده تومانی است، که مساوی با ده تومان ثمن است، که مشتری در آن حق رجوع ندارد.

نکته‌ای قابل دقت و تأمل

نکته قابل دقت و تأمل این است که در اینجا کاری به ثمن اصلی معامله نداریم، آن ثمن را ممکن است بایع گرفته باشد، یا نگرفته باشد، در ید بایع ممکن است باقی باشد، یا تلف شده باشد، که حکمش را قبلاً بیان کردیم و فعلاً کاری به ثمن و اینکه بایع ثمن را گرفته یا نه، اگر تلف شود، ضامن هست یا نه، یعنی نباید ذهن را در یک ذهن عرفی خیلی سطحی آورده، بگوییم: خب آقا مشتری ده تومان به بایع داده، الان که مالک بیست تومان از مشتری می‌گیرد، مشتری هم برود دوباره ده تومان را از بایع بگیرد و آن ده تومان خودش را هم دوباره پس بگیرد، که در نتیجه مشتری زده‌ای اضافه‌تر از بیست تومان، نه به بایع و نه به مالک پرداخته باشد.

پس بحث در این بیست تومان غرامتی است که مالک از مشتری می‌گیرد و لذا بنا بر قول کسانی که گفته‌اند: اصلاً مشتری حق رجوع به بایع را ندارد، اگر در مساله ثمن هم قائل شوند که با فرض علم، چنانچه ثمن تلف شود، دیگر مشتری حق رجوع به بایع

را ندارد، گاهی این فرض پیش می‌آید که ده تومان به عنوان ثمن به بایع داده و دست بایع تلف شده، بیست تومان هم باید به مالک بدهد، که نتیجتاً در مقابل این مال سی تومان از جیب مشتری به طور کلی رفته است.

پس حکم ثمن با حکم این بیست تومان جداست، یعنی ممکن است کسی در آنجا قائل شود، که در ثمن حق رجوع ندارد، اما این عشره مقابله قائل شود که حق رجوع دارد، یا بالعکس.

لذا شیخ(ره) فرموده: در این ده تومان مساوی با ده تومان ثمن حق رجوع ندارد، اعم از این که نسبت به خود ثمن حق رجوع باشد یا نباشد، چون بایع نسبت به این ده تومان، مشتری را فریب نداده است، آنچه که کذب بایع منشاء برای فریب مشتری شد، آن ده تومان اضافه است.

ادله قائلین به عدم رجوع مطلقاً

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده: از همین بیان که گفتیم: نسبت به عشره زائده از طرف بایع غروری واقع شده، بطلان قول کسانی که گفته‌اند: مطلقاً حق رجوع ندارد، روشن می‌شود.

حال اولاً باید ببینیم که دلیل اینها چیست؟ دلیلشان این است که گفته‌اند: همین که مشتری این جنس را از بایع گرفته و معامله‌ای روی این جنس کرده، اقدام بر ضمان کرده و در جایی که اقدام بر ضمان وجود دارد، دیگر غرور مطرح نیست و جمع بین اقدام بر ضمان و قاعده غرور ممکن نیست.

به عبارت دیگر این دو قاعده قابل جمع نیستند، قاعده غرور در جایی است که جهل و کذبی باشد و دیگری انسان را در این وادی ضمان انداخته باشد، اما در قاعده اقدام، همین که مشتری روی این جنس معامله‌ای کرده، اقدام کرده بر این که اگر واقعا هم جنس مال خودش نباشد و در یدش هم تلف شود، ضامن است.

در واقع تشبیه به عقود فاسده کرده و گفته‌اند: اگر دو مالک، مالهایشان را با یکدیگر معامله کنند، اما معامله از جهت دیگری فاسد باشد، اینجا همه فقهاء گفته‌اند: مال هر کدام در ید دیگری تلف شد ضمان هست و ضمان واقعی هم محقق است، چون اقدام بر ضمان کرده‌اند.

در اینجا بایع جنس را به مشتری داده و مشتری هم پول را به بایع، هر دو هم مالک بودند، اما اگر معامله فاسد باشد و این مبیع یا ثمن در ید هر کدام تلف شود، فقهاء بنا بر قاعده اقدام، حکم به ضمان کرده‌اند، که همین قاعده اقدام، در اینجا هم هست.

درست است مشتری نمی‌دانسته بایع فضولی است و خیال کرده که مالک است، اما همین که اقدام بر ضمان معاملی کرده، یعنی این جنس در مقابل این ده تومان، حال که معلوم شد معامله فاسد است، ضمان معاملی وجود ندارد، اما ضمان واقعی هست و خود مشتری هم ضامن است.

بطلان ادله قائلین به عدم رجوع مطلقاً

جواب اول شيخ(ره)

مرحوم شيخ(ره) فرموده: این دلیل اینها باطل است، اما چند مطلب اینها را قبول داریم، یک مطلب این است که مشتری اقدام بر ضمان کرده، آن هم ضمان معاملی، که این را قبول داریم، لکن این ضمانی که الان هست، ضمان واقعی است، که باید ببینیم سبب این ضمان واقعی چیست؟

سبب این ضمان واقعی اقدام مشتری بر ضمان واقعی نیست، چون آنچه که مشتری بر آن اقدام کرده، ضمان معاملی است، یعنی آن ثمنی که در مقابل مثنی و مثنی که در مقابل ثمن در خود معامله معین می‌شود.

شيخ(ره) فرموده: آنچه که مشتری بر آن اقدام کرده، ضمان معاملی است و شکی هم نداریم ما که مشتری ضمان، به ضمان واقعی است، یعنی حال که معامله باطل شد، مشتری باید قیمت واقعی این جنس را به مالک بدهد، اما بحث در این است که آنچه سبب رجوع مالک به مشتری شده، در اینکه این ضمان واقعی را بپردازد چیست؟

شيخ(ره) فرموده: سبب رجوع قاعده اقدام نیست، یک اقدام بر ضمان معاملی واقع شد، اما شارع حکم کرده به این که این معامله فاسد است، آنچه سبب شده بر این که مالک بتواند به مشتری رجوع کند و مشتری ضامن قیمت واقعی باشد، حکم شارع به فساد این معامله است.

بعد شيخ(ره) فرموده: شارع برای این حکم به فساد کرده که بایع مشتری را تغیر کرده و آنچه علت فساد معامله است، این است که بایع مشتری را فریب داده است.

آن وقت شيخ(ره) فرموده: همه حرف را می‌آوریم در اینجا و می‌گوییم: آیا بایع مشتری را در همه بیست تومان فریب داده، یا در آن ده تومان اضافه؟ که البته در ده تومان اضافه است، پس نسبت به ده تومان اضافه بایع ضامن است.

جواب دوم شيخ(ره)

جواب دوم شيخ(ره) این است که – در بحثهای سال گذشته این را بیان فرموده‌اند – اصلاً قاعده اقدام را به عنوان منشاء ضمان قبول نداریم.

تطبیق عبارت

«ثُمَّ إِنْ مِمَّا ذَكَرْنَا فِي حُكْمِ هَذَا الْقِسْمِ يَظْهَرُ حُكْمُ مَا يَغْرَمُهُ فِي مَقَابِلِ الْعَيْنِ مِنْ زِيَادَةِ الْقِيَمَةِ عَلَى الثَّمَنِ الْحَاصِلَةِ وَقْتُ الْعَقْدِ»، از آنچه که در حکم این قسم، یعنی قسم غرامات در مقابل منافع مطرح کردیم، حکم نوع اول، که غرامت در مقابل آن قیمت زائد بر ثمنی است، که مشتری به مالک می‌دهد، زیاده‌ای که در وقت عقد حاصل بوده است، که بعداً فرع دیگری داریم که اگر در وقت عقد همان ده تومان ارزش داشته، بعداً زیاده حاصل شده، آیا در آنجا هم مشتری زیاده را از بایع می‌گیرد یا نه؟ «كما لو باع ما يسوي عشرين بعشرة، فتلف فأخذ منه المالك عشرين»، همان گونه که اگر آنچه که مساوی بیست تومان است، به ده تومان بفروشد و تلف شود، بعد مالک از مشتری بیست تومان را بگیرد، «فإنه لا يرجع بعشرة الثمن»، – این تفصیلی است که شيخ(ره) داده، که عرض کردیم در مساله سه قول است و قول سوم تفصیلی است که شيخ(ره) داده – که مشتری به «عشرة الثمن»، یعنی آن ده تومانی که مساوی با ده تومان ثمن است رجوع نمی‌کند. «و إلاّ لزم تلفه من كيس البائع من دون أن يغره في ذلك»، یعنی اگر بخواهد رجوع کند، لازم می‌آید که تلف این مقدار، از کیس بایع باشد، بدون این که بایع مشتری را در این مقدار فریب دهد،

بعد یک تعلیلی آورده که «لأنّه لو فرض صدق البائع في دعوى الملكية لم يزل غرامة المشتري للثمن بإزاء المبيع التالف»، بالاخره این مقدار، چیزی بوده که از اول مشتری متوجهش آن بوده، پس لااقل باید به مقدار ثمن را در مقابلش از جیب بدهد. لذا اگر بر فرض صدق بایع در دعوی ملکیت، که از جهت دیگری معامله باطل باشد، غرامت مشتری نسبت به ثمن بازاء مبيع تالف زائل نمی‌شود.

بالاخره یک ده تومانی به عنوان بدل این مبيع باید بدهد، اگر فرض کنیم که بایع راست گفته و این مال، مال بایع بوده و فرض کنیم که معامله از جهت دیگری باطل بوده و مبيع در ید مشتری تلف شده، آیا این تلف بدل می‌خواهد یا بدل نمی‌خواهد؟ لااقل این ده تومان بدلی بوده که مشتری از اول متوجه آن بوده است.

«فهذه الغرامة للثمن لم تنشأ عن كذب البائع»، پس این غرامت ناشی از کذب بایع نیست، «و أمّا العشرة الزائدة فإنّما جاء غرامتها من كذب البائع في دعواه»، اما آن ده تومان اضافه، غرامتش ناشی از کذب بایع است. این «من» به معنای ناشی بودن است و «من نشویه» است. «فحصل الغرور فوجب الرجوع»، نسبت به آن ده تومان اضافه غرور حاصل شد، پس رجوع هم واجب است.

«و ممّا ذكرنا»، یعنی از این که نسبت به آن ده تومان اضافه، از ناحیه بایع غرور نسبت به مشتری واقع شد، «يظهر اندفاع ما ذكر في وجه عدم الرجوع»، بعضی گفته‌اند: مطلقاً نباید رجوع کرد، نه در ده تومان مساوی و نه در ده تومان زائد، که در ده تومان مساوی شیخ هم قبول دارد که نباید رجوع کند، اما ببینیم که در این ده تومان زائد، دلیلش چیست بر این که مشتری نباید به بایع رجوع کند، «من أنّ المشتري إنّما أقدم على ضمان العين وكون تلفه منه»، که دلیلش این است که مشتری وقتی عین را در معامله گرفت، اقدام بر ضمان کرده، یعنی اقدام کرده که تلف این مال از مشتری باشد، «كما هو شأن فاسد كلّ عقد يُضمن بصحيحه»، همان گونه که شأن هر عقد فاسدی است، که در صحیحش ضمان است، این صغری است و اما کبری، «و مع الإقدام لا غرور؛ و لذا لم يقل به في العشرة المقابلة للثمن»، که در صورتی که اقدام باشد، دیگر غرور وجود ندارد و از باب این که در آن ده تومان مقابل ثمن غرور وجود ندارد، شیخ (ره) فرموده: این باطل است.

شیخ (ره) فرموده: سؤالمان از شما این است که این که می‌گویید: اقدام وجود دارد، اقدام برضمان واقعی است یا ضمان المسمی، اگر علت رجوع مالک به مشتری، اقدام بر ضمان واقعی باشد، فرمایش شما درست است، اما این که بگوییم: مشتری از اول، مثل عقود فاسده اقدام بر ضمان واقعی کرده، حال هم باید بیست تومان را بدهد و حق رجوع به بایع را هم ندارد، این مسلم نیست، چون روشن است که مشتری اقدام بر ضمان واقعی نکرده، بلکه اقدام بر ضمان المسمی کرده، که شارع گفته: این ضمان المسمی فاسد است، که این سبب شده است برای این که مشتری بیست تومان به مالک بدهد. شیخ (ره) فرموده: منشاء فساد غرور بایع است و بایع هم در عشره زائده مشتری را فریب داده است.

«توضیح الاندفاع: أنّ الإقدام إنّما كان على ضمانه بالثمن»، اقدام مشتری بر ضمان به ثمن المسمی است و نه ضمان واقعی، «إلا أنّ الشارع جعل القبض على هذا النحو من الإقدام مع فساد العقد و عدم إمضاء الشارع له سبباً لضمان المبيع بقيمته الواقعيّة»، اما شارع گرفتن مبيع را به این نحو از اقدام به ضمان مسمی در صورت فساد و عدم امضاء شارع بر این عقد، سبب ضمان واقعی قرار داده است. «فالمانع من تحقّق الغرور و هو الإقدام لم يكن إلّا في مقابل الثمن»، پس مانع از تحقق غرور اقدام است، که تنها نسبت به آن عشره در مقابل ثمن وجود دارد، «و الضمان المسبّب عن هذا الإقدام لمّا كان لأجل فساد العقد المسبّب عن تغرير البائع»، و آن ضمان مسبب از این اقدام، یعنی ضمان به بدل واقعی، که مسبب از این اقدام ضمان معاملی است، چون این ضمان واقعی به خاطر فساد عقد است، که مسبب از تغریر بایع است. «كان المرتب عليه من ضمان العشرة الزائدة مستقراً على الغارّ»، آنچه که مترتب بر این ضمان واقعی است، از ضمان عشره زائده، این مستقر بر بایع غار است، «فغرامة العشرة الزائدة و إن كانت مسببة عن الإقدام»، پس این ده تومان اضافه، درست است که مسبب از اقدام بر ضمان

معاملی است، «إلا أنها ليست مقدماً عليها»، اما مشتری اقدام بر این عشره نکرده است.

«هذا كله، مع أن التحقيق على ما تقدّم سابقاً أنّ سبب الضمان في العقد الفاسد هو القبض الواقع لا على وجه الائتمان»، گذشت که سبب ضمان در عقد فاسد گرفتن غیر امانی است، «و أن ليس الإقدام على الضمان علّة له مع عدم إمضاء الشارع لذلك الضمان»، اقدام بر ضمان، در صورتی که شارع آن ضمان مسمی را امضاء نکرده باشد، علت برای ضمان نیست. «و إن استدلّ به الشيخ و أكثر من تأخّر عنه»، اگر چه شیخ و اکثر متأخرین از او به این اقدام استدلال کرده‌اند، «و قد ذكرنا في محلّه توجيه ذلك بما يرجع إلى الاستدلال باليد فراجع»، که در محل خودش در سال گذشته، این استدلال شیخ طوسی (ره) را به گونه‌ای توجیه کردیم، که به قاعده لید بر گشت فراجع. «و كيف كان، فجريان قاعدة الغرور فيما نحن فيه أولى منه فيما حصل في مقابله نفع»، یعنی حال چه اقدام دلیل بر ضمان باشد یا نباشد، جریان قاعده غرور در ما نحن فيه، از جریان قاعده غرور در قسم قبلی اقواس است.

«هذا إذا كانت الزيادة موجودة وقت العقد»، تمام این حرفها و این عشره زائدي که گفتیم: مشتری به مالک می‌دهد، در صورتی بود که در حین عقد مشتری با بایع، این جنس بیست تومان ارزش داشته و بایع آمده ده تومان داده است، «و لو تجددت بعده فالحكم بالرجوع فيه أولى» اما اگر در حین عقد همان ده تومان ارزش داشته باشد، اما بعد ترقی کرده و بعد در ید مشتری تلف شد، در اینجا فرموده‌اند: مسلماً در اینجا دیگر حکم به رجوع، اولی است، چون در آن صورت قبلی، در حین عقد، جنس بیست تومان ارزش داشته، که بوی اقدام مشتری بر خسارت بیست تومان می‌آید، اما اگر در حین عقد بیست تومان ارزش نداشت، قطعاً نسبت به آن مقدار زائده دیگر اقدام مشتری منتهی است.

پس وجه اولویت این است که نسبت به آن مقدار زائده در اینجا دیگر از طرف مشتری به هیچ وجهی اقدام حاصل نشده است.

«هذا كله فيما يغرمه المشتري بإزاء نفس العين الثالفة»، تمام این بحث‌ها در جایی بود که تمام عین تلف شود، «و أمّا ما يغرمه بإزاء أجزائه الثالفة، فالظاهر أنّ حكمه حكم المجموع»، حال اگر جزئی از این عین تلف شد، شیخ (ره) فرموده: ترقی نمی‌کند و ظاهر این است که حکم جزء، حکم مجموع است. «في أنّه يرجع في الزائد على ما يقابل ذلك الجزء»، فرض کنید که مثلاً مبیع تلف شده، که ده تومان در مقابلش دادیم، مرکب از دو جزء است، که یک جزءاش می‌شود پنج تومان، حال اگر یک جزءاش تلف شد و مشتری در مقابل این یک جزء، ده تومان به مالک داد، در این زائد بر مقدار مساوی با ثمن جزء، باید به بایع رجوع کند. «لا فيما يقابله على ما اخترناه» دیگر در خود آن پنج تومان حق رجوع ندارد، بنا بر آن چیزی که ما اختیار کردیم. «و يجيء على القول الآخر عدم الرجوع في تمام ما يغرمه»، اما بنا بر قول دیگر، اصلاً حق رجوع در تمام آن غرامتی که داده ندارد.

«و أمّا ما يغرمه بإزاء أوصافه»، شیخ (ره) فرموده: اوصاف دو دسته‌اند؛ یکی اوصافی که جزئی از ثمن در مقابل آن صفت قرار می‌گیرد و دیگری اوصافی که جزئی از ثمن در مقابل آن قرار نمی‌گیرد، که آن صفتی که ثمن در مقابل آن تقسیط می‌شود، یعنی می‌گویند: این پولی که در مقابل جنس داده، نه تومانش برای خود جنس است و یک تومانش هم مربوط به آن صفت است، که این صفت هم در اینجا حکم جزء را پیدا می‌کند، «فإن كان ممّا لا يقسّط عليه الثمن كماعدا وصف الصحة من الأوصاف التي يتفاوت بها القيمة»، اما اگر جزئی از ثمن در مقابل آن صفت قرار نگیرد، دیگر حکم جزء را ندارد، مثل ما عداي وصف صحت، از اوصافی که قیمت به سبب آنتن تفاوت پیدا می‌کند، اما ثمن در مقابل آن قرار نمی‌گیرد. «كما لو كان عبداً كاتباً فنسي الكتابة عند المشتري»، همان گونه که اگر بایع عبد کاتبی را به مشتری فروخت، بعد کتابت را فراموش کرد، «فرجع المالك عليه بالتفاوت»، مالک بر تفاوت به این مشتری رجوع می‌کند، «فالظاهر رجوع المشتري على البائع»، ظاهر این است که مشتری می‌تواند به بایع رجوع کند، «لأنّه لم يُقدم على ضمان ذلك»، چون بر ضمان این صفت از بین رفته اقدام نکرده بود.

پس اگر صفت طوری باشد که جزئی از ثمن برای آن صفت داده می‌شود، در اینجا حکم جزء را دارد، اما اگر در مقابل آن جزء

ثمن قرار نگیرد، حکم جزء را ندارد.

عبارت «کما عدا...» را اگر مثال برای «یقسط» بگیریم، این یک احتمال است، که بگوییم «در جایی که جزء ثمن در مقابل صفت واقع می‌شود مثل ماعدای صحت، یعنی در وصف صحت، نمی‌آیند جزئی از ثمن را برای صحت قرار دهند، اما برای کتاب، جزئی از ثمن را در مقابل کتابت قرار می‌دهند. این یک احتمال که احتمال اصح هم همین است.

احتمال دوم همان بود که اول خواندیم، که «ما عدا» مثال برای «لا یقسط» باشد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين